

# روایت زندانیان سیاسی از حمله اسرائیل به اوین و سرکوب جمهوری اسلامی

«ابوالفضل قدیانی» و «مهدی محمودیان»، در گزارشی از درون زندان، جزییات حمله نظامی اسرائیل به اوین، بی‌توجهی مسوولان جمهوری اسلامی به هشدارهای قبلی و رفتار سرکوبگرانه نیروهای امنیتی با زندانیان سیاسی و عادی را، منتشر کردند.

با آغاز حمله اسرائیل به ایران، توسط زندانیان سیاسی و فعالین حقوق بشر، چه از داخل و چه از بیرون زندان، بارها و بارها از طریق مراجع مختلف به مسوولین زندان، دستگاه‌های حکومتی و قضایی هشدار داده شد که در شرایط جنگی، جان زندانیان در خطر جدی قرار دارد؛ اما همه این هشدارها به‌جز واکنش‌های تهدیدآمیز و اعمال محدودیت‌های بیشتر، هیچ پاسخی دریافت نکرد.

ابوالفضل قدیانی و مهدی محمودیان، دو تن از زندانیان سیاسی، در گزارشی مشترک که از زندان تهران بزرگ منتشر شده، روایت لحظه‌به‌لحظه‌ای از حمله اسرائیل و آنچه پس از آن بر سر زندانیان آمد، ارائه کرده‌اند. به گفته آنان، انفجارهای متعدد بخش‌هایی از اوین از جمله بهداری و انبارهای زندان را ویران کرد و ده‌ها کشته و زخمی بر جای گذاشت. زندانیان در حالی که برای کمک به مجروحان تلاش می‌کردند، با خشونت نیروهای امنیتی مواجه شدند؛ نیروهایی که اسلحه‌ها را به سوی زندانیان نشانه رفتند و آنان را به اجبار به بندهای تخریب‌شده بازگرداندند.

در ادامه، صدها زندانی با دست و پاهای زنجیر شده و تحت تدابیر امنیتی شدید به زندان تهران بزرگ منتقل شدند؛ جایی که به گفته قدیانی و محمودیان، شرایط اسفبار بهداشتی، کمبود آب و غذا و برخورد تحقیرآمیز ماموران، بر رنج و اضطراب ناشی از حمله نظامی افزود.

روایت کامل این دو زندانی سیاسی، جزییاتی از وضعیت بی‌سابقه‌ای را بازگو می‌کند که زندانیان ایرانی میان دو خطر، یعنی بمباران خارجی و سرکوب داخلی، گرفتار شده‌اند.

## متن کامل روایت ابوالفضل قدیانی و مهدی محمودیان:

با آغاز حمله اسرائیل به ایران، توسط زندانیان سیاسی و فعالین حقوق بشر، چه از داخل و چه از بیرون زندان، بارها و بارها از طریق مراجع مختلف به مسوولین زندان، دستگاه‌های حکومتی و قضایی هشدار داده شد که در شرایط جنگی، جان زندانیان در خطر جدی قرار دارد. اما همه این هشدارها به‌جز واکنش‌های تهدیدآمیز و اعمال محدودیت‌های بیشتر، هیچ پاسخی دریافت نکرد.

از یکسو ایران زیر حمله از سوی دولت نتانیا‌هو بود که توسط دیوان کیفری بین‌المللی متهم به «جنایت جنگی» شده است و از سوی دیگر جمهوری اسلامی که او هم از سوی حقوق‌دان‌های سازمان ملل در سرکوب جنبش «زن، زندگی، آزادی» به «جنایت علیه بشریت» متهم شده، در شرایط جنگی زندانیان را در زندان نگه داشت.

تعدادی از زندانیان سیاسی پیشنهاد دادند که با توجه به کینه و خصومتی که حکومت نسبت به زندانیان سیاسی دارد، دست‌کم زندانیان مالی و کسانی که وثیقه‌های کافی و شرایط مرخصی را دارند آزاد شوند، تا جان آن‌ها حفظ شود. به این ترتیب، حدود ۸۰ درصد زندانیان آزاد می‌شدند. اما حکومت جمهوری اسلامی مانند دیگر جنایتکار منطقه، هیچ ارزشی برای جان انسان‌ها قائل نبوده و از زندانیان به عنوان «سپر انسانی» بهره برد.

در حالی که بیش از نیمی از زندانیان اوین از مرخصی ماهانه استفاده می‌کردند و تعداد زیادی نیز وثیقه‌های کافی داشتند، نه‌تنها هیچ اقدام مثبتی صورت نگرفت، بلکه با افزایش محدودیت‌ها و سرکوب‌ها، امنیت و جان زندانیان را به خطر جدی‌تر انداختند؛ اما آنچه نباید می‌افتاد، رخ داد.

اسرائیل خط قرمزهای انسانی را شکست و دست به عملی زد که در تاریخ جهان نمونه‌های اندکی دارد. نزدیک ظهر روز دوشنبه، زندان اوین با صدای چند انفجار پیاپی لرزید. دو یا سه انفجار نزدیک بند ۴ رخ داد و هنگامی که زندانیان از درب بند بیرون آمدند، مشاهده کردند که بهداری در چند متری بند در حال سوختن است و انبار کالاهای غذایی و بهداشتی زندان، تخریب شده است.

عده‌ای از زندانیان برای کمک به مجروحان وارد بهداری شدند و تعدادی از کشته‌شدگان و زخمی‌ها را خارج کردند. همزمان، بند امنیتی زندان که ده‌ها زندانی را در سلول‌های انفرادی مخوف خود جای داده بود، دچار آسیب شد. درها باز شدند و زندانیان و ماموران امنیتی با چهره‌های وحشت‌زده از بند خارج شدند.

تا حدود ساعت ۲ بعدازظهر، در حضور اندک مامورین زندان و نیروهای امنیتی، پیکر حدود ۱۵ تا ۲۰ نفر از پرسنل بهداری زندان، زندانیان، کارکنان انبار و برخی از نگهبانان و ماموران بند ۲۰۹ توسط زندانیان از زیر آوار خارج شدند. یکی از مجروحین، سرکار خانم دکتر مکارم، متخصص عفونی بود، که به‌صورت داوطلبانه، هفته‌ای یک روز به زندانیان خدمت می‌رساند.

متأسفانه، ایشان به‌دلیل جراحات وارده، یکی از دست‌ها و یکی از پاهای خود را از دست داد. حدود ساعت ۲ بعدازظهر، نیروهای امنیتی و وزارت اطلاعات سپاه که از شوک اولیه خارج شده بودند، با رفتار سرکوبگرانه خود، سر اسلحه‌ها را به سمت سینه و پیشانی زندانیانی که در حال امدادسانی بودند گرفتند. در حالی که هنوز احتمال حمله دوباره رژیم اسرائیل وجود داشت، زندانیان بند ۴ به داخل بند هدایت و درها قفل شد.

آب در بند قطع شد و برق برخی قسمت‌ها نیز قطع بود. زندانیان با شوک هدف اسرائیل قرار گرفتن، اضطراب حمله دوباره به اوین، گرسنه و تشنه در بند تخریب‌شده ۴ سرگردان بودند. کم‌کم مشخص شد که به‌دلیل تخریب سر در زندان و سربازخانه، ده‌ها نفر از سربازان وظیفه که عمدتاً جوانان ۱۸ تا ۲۰ ساله بودند، کشته شده‌اند.

همچنین، ساختمان ملاقات زندان که زندانیان و خانواده‌هایشان در آن حضور داشتند، مورد اصابت قرار گرفته و تعدادی از زندانیان و خانواده‌هایشان کشته و زخمی شدند. به‌تدریج، در اطراف و پشت در بند ۴، تعداد نیروهای سرکوبگر افزایش یافتند. حدود ساعت ۵ بعدازظهر، با ادبیات خشن به زندانیان هشدار داده شد که فقط ۱۰ دقیقه فرصت دارند، وگرنه به‌سمت آن‌ها شلیک خواهد شد.

گویا قرار بود کاری که اسرائیل نتوانست انجام دهد، توسط سرکوبگران جمهوری اسلامی انجام شود. معلوم نبود مقصد کجاست، تنها به زندانیان گفته می‌شد آماده حرکت باشند. نهایتاً مسولین زندان رسیدند و گفتند که باید با همراه داشتن یک ساک دستی از زندان خارج شویم. اما ورودی بند ویران شده بود و امکان عبور

وجود نداشت. در نتیجه، دیوار پشت بند شکسته شد و با اسلحه‌های نشانه رفته، چند تن از زندانیان از بیرون زندان به شدت تهدید شدند.

زندانیان تا حدود ساعت ۸ شب توسط نیروهای نظامی و انتظامی، دو به دو زنجیر شدند. حدود ۵۵۰ نفر زندانی، که بیش از ۵۰ نفر از آن‌ها بیمارانی با بیماری‌های حاد مانند سرطان و محتاج دیالیز بودند، با حداقل وسایل و دست و پاهای زنجیر شده به صف شدند. لحظات بسیار سخت و دردناکی بود؛ در حالی که از ظهر استرس و نگرانی جان زندانیان را فرا گرفته بود، اکنون در وضعیتی قرار گرفتیم که برخی از ما آرزو می‌کردند کاش توسط بمب اسرائیل کشته می‌شدند، اما دست سرکوبگران داخلی، کرامت انسانی ما را پایمال کرد. ده‌ها اسلحه به سمت زندانیان نشانه رفته بود.

هرچند برخی از مسوولین زندان در حد توانشان به زندانیان کمک می‌کردند، اما اکثریت نیروهای انتظامی و امنیتی پرخاشگر و بی‌تفاوت بودند و رییس زندان که پیگیر کشته‌های سربازان وظیفه و ده‌ها همکار اداری خود بود، عملاً هیچ‌کاره بود. در تونل وحشت، با دست و پاهای بسته و کیسه‌هایی بر دوش، روی خرابه‌ها در صفی طولانی حرکت کردیم.

برخی به زمین می‌افتادند، وسایلشان ریخته می‌شد. هوا تاریک بود و صدای ماشین‌آلات ساختمانی همه‌جا را پر کرده بود. ناگهان مامورین دست به آسمان بردند و هرکدام به گوشه‌ای خزیدند، اما زندانیان بی‌پناه ماندند. سمت راست ما ده‌ها جنازه در کیسه‌ها قرار داشت و هر لحظه بر تعداد آن‌ها افزوده می‌شد. مسیر معمول که در شرایط عادی در حالت پیاده پنج دقیقه است، با این وضعیت، در تاریکی و تحت فشار اسلحه، دو ساعت طول کشید تا به اتوبوس‌هایی که قرار بود ما را به ناکجا آباد منتقل کنند، رسیدیم. در جریان انتقال زندانیان سیاسی از زندان اوین به زندان تهران بزرگ، درگیری میان نیروهای انتظامی و امنیتی بود.

در لحظه‌ای که ماموران امنیتی تلاش داشتند آقای دکتر «احمدرضا جلالی»، زندانی دوتابعیتی، را از صف سایر زندانیان جدا کنند، با مخالفت نیروهای انتظامی مستقر مواجه شدند. این اختلاف به تنش‌های شدید میان دو نهاد انجامید و در مقطعی نیروهای دو طرف اسلحه‌های خود را به سمت یکدیگر نشانه رفتند.

در نهایت، آقای جلالی در صف باقی ماند و همراه سایر زندانیان به تیپ ۲ زندان تهران بزرگ منتقل شد. با این حال، بلافاصله پس از ورود به زندان، ایشان با شتاب از دیگران جدا شده و به مکانی نامعلوم منتقل شدند. بسیاری از ما به دلیل خستگی، حتی وسایل اندک خود را نیز در راه از دست دادیم. حدود ساعت ۱۰ شب سوار اتوبوس شدیم و با اسکورت ده‌ها ماشین و موتور نظامی و انتظامی، به سمت زندان تهران بزرگ راهی شدیم.

حدود ساعت ۱ بامداد به بند متادونی‌های زندان تهران بزرگ، یعنی سالن ۹ تیپ ۲ رسیدیم. در بدو ورود به هر نفر یک تکه سیبزمینی و یک عدد تخم‌مرغ دادند. سپس رییس بند با لحنی آمرانه به زندانیان تشنه و گرسنه گفت ساعت ۶ صبح باید به هواخوری بروند تا برای آمارگیری آماده شوند که این خواسته، با واکنش زندانیان مواجه شد و نهایتاً رییس بند منصرف شد.

در سالن متادونی، به جز ۲۴ تخت فلزی ۳ طبقه، چند یخچال و فرش‌های پاره، تقریباً هیچ امکانات دیگری نبود. ۱۶۲ نفر وارد سالن شدند، اما فقط ۷۰ تخت موجود بود و ۳ اتاق ۳۶ متری که باید در آن می‌خوابیدند. بدون آب و گرسنه، بسیاری که ساعت‌ها فقط یک تکه سیبزمینی و تخم‌مرغ در دست داشتند، چیزی نخورده بودند.

در شب‌های اول، به دلیل کمبود جا، برخی حتی نتوانستند بخوابند و مجبور بودند تا صبح راه بروند یا جای خود را عوض کنند. حشرات ریز و درشت شامل ساس، سوسک، مورچه، مگس و... و همچنین رطوبت

شدید به دلیل کولرهای آبی و گرمای بسیار بالا، خواب و آرامش را از زندانیان سلب کرده بود. آب نیز متعفن و شور بود و مزه‌ای شبیه به آب مرداب داشت. فروشگاه زندان فقط وسایل اندکی داشت و با وجود وعده تامین وسایل اولیه، زندانیان حتی از خرید پتو و متکا محروم بودند.

تلفن‌ها تنها با اصرار، و آن هم برخی مواقع وصل می‌شد که خود از لطف مسولین زندان بود که می‌گفتند ساعت‌ها با نهادهای بالادستی چانه‌زنی کرده‌اند. نمی‌دانم چند نفر در جهان شاهد چنین جنایت جنگی و توحشی بوده‌اند که هم‌زمان قربانی حمله نظامی خارجی و خشونت سرکوبگران داخلی باشند. اطمینان داریم که بسیاری از ما، تجربیات شخصی‌مان را در آینده نزدیک و دور روایت خواهیم کرد. لحظاتی را از نزدیک دیدیم که نفس کشیدن در میان آتش و دود و انفجار، خود به یک رویا تبدیل شده بود.

زمانی که صدای جنگنده‌ها و بمب‌ها همچون کابوسی بی‌پایان بر سر ما فرود می‌آمد، زنده ماندن تنها آرزوی دست‌نیافتنی بود. هر لحظه ممکن بود صدای انفجاری دیگر، جان هر یک از ما را بگیرد، اما درست زمانی که به‌سختی و با تمام وجود برای بقا مقاومت کردیم، درست چند ساعت بعد، وحشی‌گری سرکوبگران داخلی، ما را به آستانه مرگ رساند.

آنان که باید حافظ امنیت و جان ما می‌بودند، خود بدل به خطر و تهدیدی بزرگ‌تر شدند. به‌جای تسکین درد ما و پذیرش مسولیت، خودشان به یک تهدید بزرگ تبدیل شدند که بسیاری آرزو می‌کردند در بمباران مرده بودند و این تحقیر و زجر را از نیروهایی که مسولیت امنیت ما را داشتند، نمی‌دیدند. چه روزهای سیاه و سختی را دیدیم. کسی که به‌جای صلح، بر طبل جنگ می‌کوبید و برای جهانیان رجز می‌خواند و خود را ولی امر مسلمین می‌دانست، در عمق زمین و پشت دیوارهای امن، به دور از هر خطری پناه گرفته بود؛ و ما، کسانی که سال‌ها هشدار دادیم و فریاد زدیم که این سیاست‌ها برای کشور و مردم ویرانگر است، امروز با دست و پای بسته جان‌مان میان چنگال وحوش خارجی و شکنجه‌گران داخلی، دست به دست می‌شود. اینجا،

میان دو خطر، ما اسیر و قربانی بودیم، قربانی سیاست‌هایی که زندگی و کرامت انسانی‌مان را به بازی گرفته بود.

آه اسماعیل، چه روزهایی را دیدیم...

ابوالفضل قدیانی، مهدی محمودیان

۱۰ تیر/ زندان تهران بزرگ